

وامیکذاشتند و باینهم اکتفا نکرده آداب مذهبی سایر ملل را فرا گرفته بجا میآوردند و طوری رفتار میکردند که در نزد ملل تابعه مقبول آریاب انواع آنها باشند مثلاً باملیها نوشته اند که **کوروش** **ماردوک** رب النوع **زرك** باملیها را میپرستیده و داریوش در نوروز هر سال دست بحسمه رب النوع مزبور را میگرفته و نیز مصریها راجع به داریوش عقیده داشتند که مذهب مصریها را در **معبد زرك** سائیس برقرار کرده است معلوم است که این رفتار شاهان هخامنشی **تایک** اندازه از روی سیاست و برای جذب قلوب بوده ولیکن ناز این سوال بخودی خود پیش میآید که این شاهان چه مذهبی و معتقداتی داشته اند که بآنها اجازه میداده نسبت بمذاهب دیگران بنظر اغماض ننگردند و در معتقدات خود متعصب نباشند متأسفانه تحقیقات علماء و خاور شناسها **بیک** نتیجه قطعی در این باب نرسیده است مورخین یونانی هم درین باب و در باب مذاهب ایرانیها نه دقیق شده و نه شرح پرداخته اند بنابراین آنچه راجع باین مطلب استنباط شده **یک** کلیات است که از اوستا و کتیبه های شاهان هخامنشی و حجاریهای برجسته تخت جمشید و جاهای دیگر و آنچه بطور اختصار یونانیها و رومیها و غیره درباره مذهب ایرانیها گفته اند بدست آمده است موافق این کلیات اینطور بنظر میآید که مردمان پارسی و مدی سه نوع مذهب داشته اند که اساساً یکی بوده ولی مختصر تفاوتهایی بامم داشته اول مذهب شاهان دوم مذهب مردم سوم مذهب منبها موافق مذهب اولی **اهور مزدا** خدای **زرك** بازرگترین خداست او آسمان و زمین را آفریده شام بفضل او سلطنت میکند و بجهایت او باغیان و شورشیان را مطیع مینماید چون عقیده شاهان هخامنشی این بوده که خدا دیده نمیشود آتش را از حیث نور و پاکیزگی علامت **اهور مزدا** دانسته در موقع پرستش او روی به آتش میکردند (آتش در فضای باز روشن میشده و آفتاب از بالا روشنائی

میانداخته) در کتیبه های اردشیر دوم در دفعه اولی می بینم که اسم مهر (میثرا) و ناهید (آناهیتا) نیز برده میشود از قرار تحقیقاتی که شده است چنین بنظر میآید که پرستش مهر در مذهب آریانه های قدیم از زمان قبل از آوستا بوده و با آفتاب ارتباط داشته و آن را واسطه مابین عالم بالا و پائین و روشنائی و تاریکی میدانستند در زمان هخامنشیها مهر رب النوع قرار داد بود چنانکه در موقع قرار داد با عهد و پیمان با اسم او قسم میخوردند پرستش مهر در مذهب شاهان هخامنشی از اردشیر دوم بیحد داخل گردید و مخصوصاً در موقع یاد کردن سوگند و نیز در موقع شروع بجنگ اسم آنرا میبردند پرستش مهر از قرار تحقیقاتی که شده است در عالم قدیم خیلی شایع بوده و در بابل و آسیای صغیر و روم و غیره پیروان زیادی داشته چنانکه در پاریس نیز آثاری از این مذهب باقی مانده و در جای خود شرح این مذهب خواهد آمد در باب آناهیتا (ناهید) تصور میکنند که دخول آن بایران از اثر نفوذ بابل و معتقدات نجومی بابل است ولی ظن بعضی این است که آنها از زمان خیلی قدیم در میان آریانه ها شایع بوده آناهیتا را رب النوع آنها میدانستند ولی در ازمنه بعد یونانیها آنرا ربه النوب و جاهت میگفتند پرستش ناهید بعد از سقوط دولت هخامنشی مدتها در آسیای صغیر باقی ماند

مذهب دوم که مذهب مردم بوده خلاصه اش این است که بعد از آهور مزاد چهار عنصر را میپرستیده اند ۱ - نور (آفتاب و ماه) ۲ - آب ۳ - خاک ۴ - باد موافق مذهب مردم قربانی حیوان بایستی توسط مغها بشود و الا باطل بود و در موقع قربانی سرودهای مذهبی خواننده میشد (شاید گاناها یا چیز دیگری که معلوم نیست) (۱)

(۱) - در آسیای صغیر در مریکی از ولات که موسوم به (داس کیلون) است حجاریهای دیواری یافته اند که ترتیب قربانی را نشان میدهد [مقصود از حجاری دیواری باریلف است یعنی منقور برجسته]

مذهب سوم صکه مذهب مغها بود تصور میکنند جمع معتقدات و آدابی بوده که از عهد بسیار قدیم یعنی از عهدیکه آریانیها هنوز منشعب نشده و ایرانیها و هندیها با هم بوده اند در نزد مغها مانده از نسل به نسل منتقل شده و محفوظ مانده بود تا در زمان هخامنشیها با ساسانیان جمع آوری گردیده و کتاب مقدس مغها شده (کیفیات این مذهب در فصل دوم باب پنجم این کتاب ذکر شده) خود مغها چنانکه هرودوت میگوید طائفه از طوائف ششگانه مدی بوده و تخصصی در دانستن اصول مذهبی و آداب و سائر اطلاعات راجعه به مذهب داشته اند

تفاوتهایی مابین مذهب مغها و مذهب شاهان هخامنشی دیده میشود مثلاً هرودوت میگوید که پارسیها مجاز نبودند مرده های خود را دفن کنند مگر پس از آنکه بمرده موم بمالند ولیکن مغها دفن را بهیچوجه جائز نمیدانستند مگر اینکه قبلاً بدن مرده را مرغ یا سگ دریده باشد چون شاهان هخامنشی برای خود مقابری ترتیب داده اند معلوم میشود که این نوع تفاوتها بوده محققین تصور میکنند که در مذهب شاهان هخامنشی مذهب بابلیها و عیلامیها بی نفوذ بوده و بدین جهت از صورت اولیه خود منحرف و تا اندازه به شرك و بت پرستی نزدیک شده بود و مغها را هم دخالت نمیدادند مگر در موقع قربانی ولیکن مغها چون درمدی (صنحات کوهستانی) بودند توانستند معتقدات و آداب قدیمه را از نفوذ اجانب حفظ کنند تا آنکه در زمان ساسانیان (در قرن سوم میلادی) مذهب زردشتی مذهب رسمی شاهان ساسانی و ایران شد و قبل از آن این مذهب رسمیت نداشت کلیه راجع بمذهب شاهان هخامنشی عقیده محققین بر این است که مذهب آنها يك نوع مذهب ترکیبی بوده و از سه قسم معتقدات ترکیب یافته بود: قسم اول معتقدات آریانیها و پرستش مهر و مقدس داشتن آتش و غیره است که از زمان قبل از

زردشت در ایران بوده

قسم دوم معتقدات زردشتی است که در این زمان بیش از پیش در ایران منتشر میشده و نفوذ می یافتند ولیکن بدرجه نرسیده بود که مذهب رسمی شود قسم سوم معتقدات بابلیها و عیلامیها و غیره بود که مذهب آریانیهای قدیم را از پای اولی آن منحرف نموده و مذهب شاهان هخامنشی را تا اندازه بخراشتند آلوده کرده بود از آنچه ذکر شد بخوبی مستفاد میشود که ایران دوره هخامنشی مذهب رسمی نداشته (بنا بر این شرح مذهب زردشت در باب پنجم خواهد آمد)

طبقات و خانواده در دوره

هخامنشی - راجع به طبقات در این دوره اطلاعات صحیحی

در دست نیست ولیکن آنچه از نوشته های مورخین یونانی و سایر چیز ها میتوان استنباط کرد این است که طبقه اولی را نجبا و اشراف تشکیل کرده بودند زیرا دیده نمیشود که روحانیون در این دوره نفوذ زیادی داشته باشند در میان طبقه اشراف شش خانواده پارسی و شش خانواده مدی مخصوصاً طرف توجه بودند رؤساء شش خانواده پارسی حق داشتند که بدون اجازه وارد سرای مخصوص شاه شوند و هیچکس حق نمانعت نداشت سفارت و سرداری و ایالت غالباً به رؤسای خانواده های مزبور یا اعضاء آن محول میگردد و بعد از آنها کارهای مهم به خانواده های مدی رجوع میشد چون در این دوره مذهب رسمی در ایران بطوریکه در دوره ساسانیها خواهیم دید نبود روحانیون چندان نفوذی در امور دولتی نداشتند و معها فقط در موقع قربانیها یا در مواقع اجرای آئین مذهبی دعوت می شدند تشکیلات روحانیین چه بوده نیز معلوم نیست از سایر طبقات هیچ اطلاعی در دست نیست که معلوم باشد تجار و اهل حرفه و بزرگ و غیره

چه حالی و چه تشکیلاتی داشته اند ولیکن از آنجا که ایران بگانه راه تجارت مابین دنیای غربی و ممالکی مثل چین و هند و آسیای وسطی بوده و اینکه داریوش اول بخیال یافتن راه نزدیکی مابین دریای مغرب (مدی ترانه) و خلیج فارس و بحر عمان افتاد و شعبه از رود نیل را با بحر احمر وصل کرد چنین استنباط میشود که به تجارت در آن زمان اهمیت میداده اند و ساختن راهها هم فقط از نقطه نظر سیاسی و نظامی نبوده و اینکه هرودوت میگوید «استفاده از چاپارخانها اختصاص به چاپارهای دولتی داشته» مقصودش استفاده از اسبهای دولتی است که در چاپارخانها بوده و واضح است که کاروانهای تجارتنی از راهها استفاده می کردند بخصوص بودن شهرهای معظمی مثل بابل و صور و سارد و غیره (که مراکز تجارت و صنعت آن زمان بودند) در قلمرو ممالک ایران این نظر را تأیید میکند

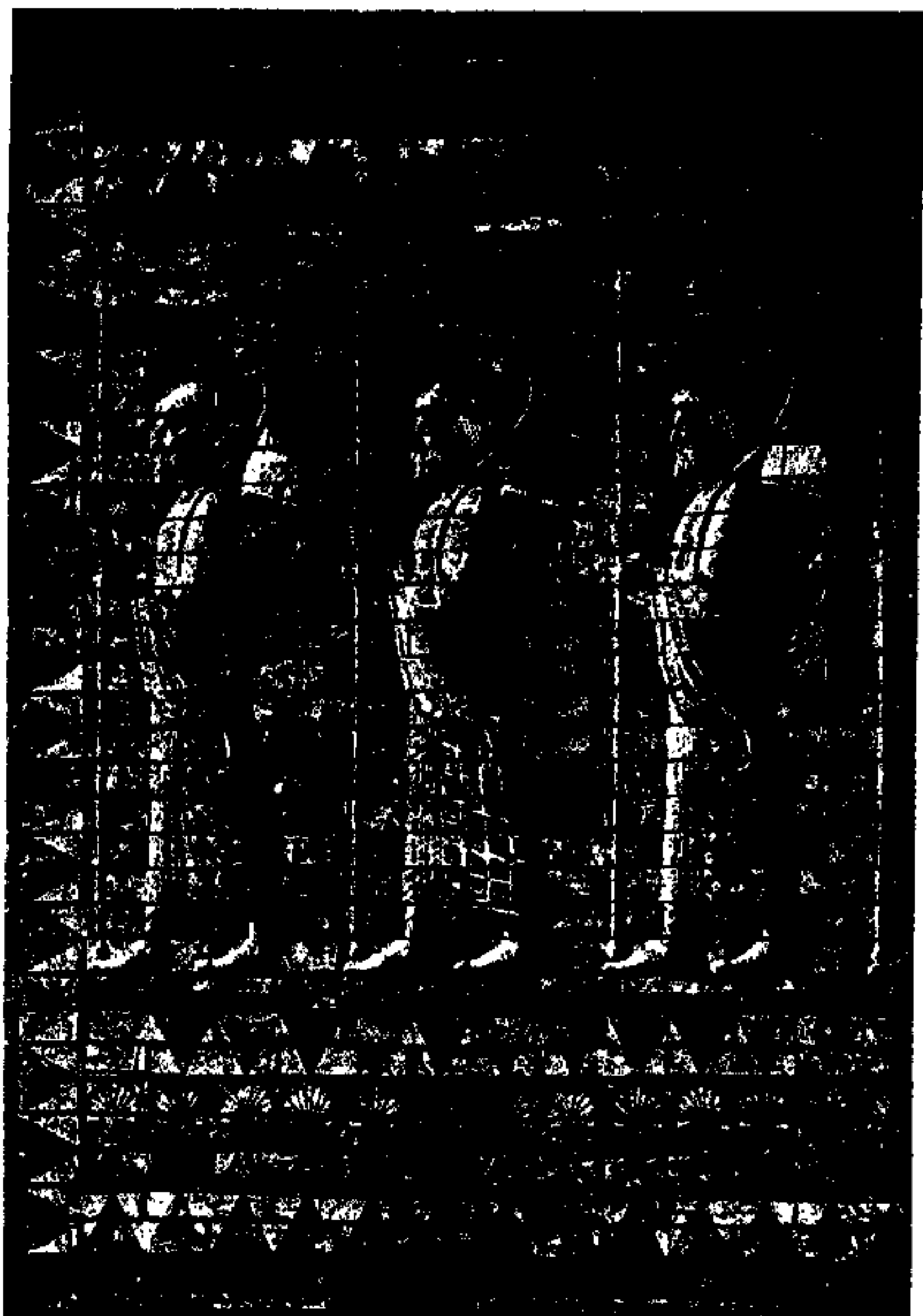
خانواده-- از شکل و ترتیب خانواده در این دوره اطلاعات مبسوطی در دست نیست و کلیات همان است که راجع بخانواده آریانها و مدها گفته شده از طرف دیگر چون تفاوتهای اساسی ما بین پارسیهای دوره هخامنشی و ساسانی نبوده میتوان گفت که اطلاعاتی که راجع به دوره ساسانیها داریم و در جای خود ذکر خواهد شد اساساً با خانواده پارسی در دوره هخامنشی هم صدق میکند

صنایع دوره هخامنشی - شاهان هخامنشی

خصوصاً داریوش اول و خشایارشا بناهایی در محلی که امروزه موسوم به تخت جمشید است و در جاهای دیگر کرده و کتیبه هایی نویسانده اند اگرچه بناها خراب شده ولیکن آثار از آنها در تخت جمشید و شوش



نخت جمشید - حجاری برجسته بارگاه خشیارشا - قراول
(از کتاب زاره - صنایع ایران)



شوش - فریز از کاشی های الوان - تیراندازان (جاویدانها)
در موزه لوور پاریس

و پاسارگاد باقی است راجع به معماری و حجاری و صورنها و کتیبه های
زمان هخامنشی علماء فن بسیار دقیق شده اند تا معلوم نمایند که
ایرانیها خودشان مبتکر و مبدع این طرز معماری و حجاری و غیره بوده
اند یا تقلید نموده اند و اگر تقلید کرده اند اقتباس از کدام مملکت
بوده و این اقتباس صرف تقلید بوده یا تصرفاتی هم در آنچه اقتباس شده
نموده اند و در این صورت آن تصرفات چیست از نتیجه تحقیقات معلوم
شده است که معماری و حجاری ایرانی در دوره هخامنشی يك صنعتی
است که نه ابتدائی است و نه ساده بلکه صنعتی است ترکیبی که هر قسمتی
از آن از مملکتی اقتباس شده و سهم ایرانی آن در چیزهایی است که
این شیوه ها و سلیقه های مختلف را بهم ربط داده و تناسبی مابین آنها
ایجاد کرده ممالکی که صنایع مذکوره از آنها اقتباس شده بقرار ذیل
است: بابل -- آسور -- مصر -- شهرهای یونانی آسیای صغیر
بطور اختصار سهمی که هر يك از این ممالك در معماری و حجاری آن زمان
داشته بیان نموده تصرفات ایرانی را نیز ذکر میکنیم: ساختن عمارات
روی بلندی یا تپه های مصنوعی و دادن پله ها از دو طرف تقلید عمارات
آسوری است و نیز صورت سازبها در درگاهها و پله گانها از آسور
اقتباس شده استعمال خشت بچری آجر نیز پیروی از آسور است ولیکن
در عمارات هخامنشی بن عمارات و ستونها و پله ها از سنگ است و همین
جهت این قسمتها هقی مانده و آنچه خشت بوده بکلی خراب شده است
تفاوت عمارات هخامنشی با عمارات آسوری این است که چون ستون در نزد
آسوریها اهمیت نداشته زیاد استعمال نمیکردند ولی در عمارات هخامنشی برعکس به
ستونها و عده آن اهمیت زیادی داده شده و این خود اقتباسی است که ایرانیها از
هی یوستیل (۱) معابد مصری بعد از فتح مصر کرده اند نفوذ مصر در تزیینات بالای
(۱) - هی یوستیل طالار بزرگ یا چنانکه در ایران مصطلح گردیده چهل ستون معابد
مصری است

شاه نشینها و درگاهها نیز مشاهده میشود و نیز در مقابری که داریوش و سایر شاهان هخامنشی در کوه کنده اند حجاریهای دیده میشود که اقتباس از حجاری معابد زیر زمینی مصرها است ولیکن بمناسبت اختلاف مذهب در آنها تصرفاتی شده است از قبیل آشکده و تجلی آهورمز و غیره نفوذ یونان را نمیتوان صحیحاً معلوم کرد ولیکن تصور میشود که استادان یونانی در حجاریهای عمارات دخالت داشته اند پلین (۱) نوشته است که صنعتگران یونانی در خدمت شاهان هخامنشی بوده اند و اسم *تیل فانس* یونانی را از شهر فوسه که برای داریوش و خشایارشا کار کرده است برده اگر چه حجاریهای دیواری (بارلیف ها) شباهت غربی به حجاری آسوری دارد ولیکن محققین دقیق یافته اند که در بعضی از تفاسیل و کیفیات تفارتهائی هست مثلاً لباس آسورها صاف بدن چسبیده ولی در صورتهای تخت جمشید چین هائی در لباسها دیده میشود و کلیه طرز حجاری لباس و چین و غیره شباهت با آثار باقیمانده معبد *ایفس* (۲) یونانی دارد. سر ستونهای عمارات هخامنشی معلوم نیست از کجا آمده این شیوه جدیدی است که در جاهای دیگر دیده نمی شود گمان می کنند که اصل سر ستون از آسور اقتباس شده ولیکن سر گاو نر با قسمتی از سینه و دست او که روی ستون از دو سمت قرار داده شده است اختراع خود ایرانیها است راجع بکاشیهائی که بدنه دیوار طالارها را می پوشانده و نمونه هائی از این کاشیها بدست آمده و حالا در موزه لوور پاریس است عقده علماء

(۱) — عالم رومی که در قرن اول میلادی میزیسته و تصنیفات زیادی راجع علوم طبیعی از خود گذارده تصنیفات مزبوره برای تاریخ عهد قدیم هم گرانها است

(۲) — *ایفس Ephèse* محلی است در کنار دریای بحر الجزائر معبدی برای «دیان» رب النوع یونانیها در اینجا ساخته شده بود که یکی از عجایب هفتگانه عالم قدیم بشمار میرفت حالا از این معبد خرابهائی بیش باقی نمانده

فن این است که کاشی سازی اصلاً از بابل اقتباس گردیده ولیکن در ایران ترقی کرده بدینمعنی که کاشیهای ایرانی نقش های برجسته دارد و مثل کاشیهای بابل تماماً مسطح نیست صنایع هخامنشی با وجود اقتباسات مذکوره خاصه هائی دارد که بواسطه آن صنایع ملی محسوب است خصائص مذکوره از اینقرار است

اول تناسبی است که مابین عناصر مختلفه در موقع ترکیب و اختلاط آنها ایجاد کرده اند و حال آنکه هر کدام از عناصر مزبوره از مملکتی اقتباس شده

دوم عظمت و بزرگی بناها است چه این عظمت در هیچ جا سابقه نداشته سیم کثرت نخل و تزیینات و این نکته آخری بواسطه این است که صنعتگران برای شاهان کار کرده اند و صرفه جوئی مورد نداشته است کلیتاً در باب صنایع هخامنشی عقیده آنست که شباهت نامه به خود دولت هخامنشی دارد چنانکه دولت مذکوره از نژادها و ملل و مذاهب مختلفه ترکیب یافته و وحدت آن از شاه و حکومت او حاصل شده بود همچنان صنایع ایران در آن دوره از صنایعی ترکیب یافته که شاهان هخامنشی در ممالک تابعه خود دیده و بعد خواسته اند چیزی بسازند که همه چیز را دارا و از حیث عظمت و تزیینات معماری و حجاری فوق العاده باشد و صنعتگران این هوس شاهان را در نظر گرفته عمل کرده اند گنت کوبی نو (۱)

راجع به صنایع ایران میگوید ایرانیها مثل اسکانندینا و بها و ژرمن ها در صنایع ابتکاری نداشته اند نه در دوره هخامنشی يك شیوه که مخصوص ایران باشد وجود داشته و نه در دوره اشکانی با ساسانی و با دوره های اسلامی ولیکن ایران توانست سلیقه آسوری و هندی و یونانی و رومی را اتخاذ کند و باین اقتباسات خصائصی بدهد که متعلق بخود ایران است

(۱) - Comte Gobineau

بدایع ایرانی در صنایع این است.

آثار دوره هخامنشی - بطوری که از

آثار باقیمانده و نوشته های مورخین معاصر اسکندر مثل (پبلی کلیت) استنباط میشود شاهان هخامنشی هر کدام بناهایی نموده اند چه برای خزانه خود و چه برای دربار و حرم ولیکن چون غالباً این بناها از خشت خام میشده جز خرابه هایی باقی نمانده باستثنای آن قسمتهائیکه از سنگ ساخته شده است مثل پله ها و ستونها یا حیواناتی که بتقلید آسوریا از سنگ ساخته اند بناهای مذکوره از اینقرار است

در پاسارگاد - کوروش بزرگ پیاد فتح خود نسبت به مدها در پاسارگاد بنائی کرده که اگر چه تماماً جز ستونهاش خراب شده با وجود این نشان میدهد که ترکیب یافته بود از مدخلی که چهار ستون داشته و در جنبین مدخل دو اطاق بوده و از مدخل وارد طالار بزرگی میشده اند اینجا از آثاری که مانده معلوم است که صورتهائی در اینجا حجاری شده بود ولیکن از بین رفته و کتیبه هم حدس میزنند از کوروش بوده که محو شده است پاسارگاد را پایتخت قدیم هخامنشیهها میدانند در نزدیکی این بنا يك نشای چهار طاقی است که موسوم به قبر مادر سلیهات و در محل موسوم به مشهد مرغاب واقع است این اسم به آن بنا در دوره اسلامی داده شده زیرا شباهت به قبر زن ها دارد (دیولافوا) (۱) تصور میکند که این بنا قبر (کاسان دان) زن کوروش است ولیکن محققین دیگر آنرا قبر خود کوروش میدانند در نزدیکی بنا کتیبه هم یافته اند که ترجمه اش این است من کوروش شاه هخامنشی

(۱) - Marcel Dieulafoy. L'Art Antique de la Perse.

هشم، در پارسا گاد باز صورتی است که بطور برجسته در سنگ حجاری شده این شخص ایستاده و بازویش خم و دستش به پیش دراز و دارای دو پر است و تاجی بر سر دارد شبیه تاج مصری بن صورت بطوری که فری دربخ زاره (۱) می گوید از حیث پر ها شبیه به بعضی از صورتهای آسوری است از حیث تاج مصری است لباس شبیه لباس عیلامی است و از حیث ریش پرسی است غالباً تصور میکنند که اینصورت شبیه کوروش است ولیکن عام مذکور بر این عقیده است که ملکی را خواستند بنمایانند گویند سابقاً کتیبه در اینجا بوده که خوانده اند و ترجمه اش این است که من کوروش شاه هخامنشی هشتم ولیکن این کتیبه امروزه از میان رفته بعضی این کتیبه را به بنائاتی که در اینجا بوده مربوط میدانند نه بصورت مزبور کریستین زن نیز از آن صورت ملکی میداند (یا بطوریکه میگوید صورت ژنی است) (۲)

در تخت جمشید - در محلی که معروف بتخت جمشید است و یونانیها آنرا (پارس پالیس) گفته اند و پارتخت هخامنشیها (۳) بوده خرابه ها و آثار قصور و ابنیه زیادی دیده میشود که قسمتهای سنگیش باقیمانده ولیکن هنوز آثار مخروبه طوری است که میتوان استنباط کرد روزی که آباد بوده طرح و ترتیبش چه بوده قسمت عمده این بنا ها از داریوش اول و خشایارشا است قصور روی بلندی و بعضی که تخت نامیده میشود ساخته شده و پله کافی شخص را به بلندی مزبور هدایت میکند پهنای پله کان هفت ذرع و عده پله ها یکصد و شش است این پله ها منتهی بیک عرصه بلندی میشود که در آنجا طلالا صد ستونی

(۱) - Friedrich Sarre. *L'Art de la Perse Ancienne.*

(۲) - Ar. Christensen. *L'Empire des Sussanides*

(۳) - در فوق گفته شد که این شهر را در ایران قدیم پارسا می نامیدند

واقع بوده قصر داریوش و خشیارشا نیز در اینجا واقع است طالار خشیارشا که برای پذیرائی بوده در ابتداء ۶۴ ستون داشته که سیزده عدد آنها هنوز ایستاده ارتفاع ستونها تقریباً بیست ذراع است پله کاف مزبور مزین به حجاریهایی است که تصاویر رجال درباری و اشخاصی را که هدیه به دربار میآورده اند نشان میدهد تخت داریوش روی دست ۲۸ مجسمه قرار گرفته در اینجا کتیبه ایست که نشان میدهد که داریوش آنرا ساخته و هر يك از مجسمه های سنگی نماینده يك ایالتی یا مملکتی میباشد داریوش روی تخت قرار گرفته و پشت او شخصی ایستاده که تصور میکنند صورت خشیارشا باشد طالار صدستونی نیز مثل این تخت حجاری شده از مقابر شاهان هخامنشی که عددش هفت است سه مقبره در پشت تخت جمشید و مابقی در يك فرسخی محل مزبور موسوم به نقش رستم واقع است این مقابر در کوهها کنده شده در نقش رستم سردابی در درون مقبره ساخته شده که عبارت است از يك دهلیز و يك اطاق پست این سرداب دارای نه قبر است چون غیر از مقبره داریوش این مقابر کتیبه ندارد نمیتوان معین کرد که متعلق کدام يك از شاهان هخامنشی است ساختن مقابر در ایران رسم نبوده زیرا موافق مذهب زردشتی بایستی جسد اموات را در دخمه هایی که در کوهها ساخته میشود بگذارند ناطعمه حیوانات و طیور گردد بنا بر این حدس میزنند که داریوش ساختن مقبره را از مصرها اقتباس کرده چه فراعنه مصر ساختن مقبره را یکی از کارهای واجب میدانستند در ایران قدیم ساختن معابد نیز بر خلاف مذهب بوده زیرا عقیده داشتند که خدا را همه جا میتوان پرستش نمود ولیکن آتشکده هایی در جاهای مختلف ایران بوده و در بعضی جاها

اثری از این آتشکده ها که امروزه موسوم به آتشگاه است مانده منجمله دو آتشکده است که در نقش رستم در سنگ کنده شده و در سمت چپ مقابر است و نیز در پاسارگاد نزدیکی قبر کوروش آثار دو آتشکده دیده میشود در اینجا يك پارچه سنگ مکعب که موسوم به تخت طاوس است هنوز موجود است این سنگ یکی از پایه های آتشکده بوده است در شوش - از حفريات شوش معلوم شده که هخامنشی ها اینیه و عمارات زیادی در اینجا ساخته اند ولی امروزه اینیه مزبورہ تل خاککی شده از حفريات شوش سرستوی بدست آمده که متعلق به زمان داریوش اول است و نیز دیولافوا (۱) فریزی (۲) یافته که از کاشیها ساخته شده و در صورتیکه این کاشیها را بهم وفق دهند صورت سه نفر نظامی ایرانی مشاهده می شود که لباس نظامی آن زمان ملبس و با اسلحه مسلحند اسلحه این دو نفر کمان و ترکش و نیز نیزه است که بدست گرفته و از زمین بلندنگاه داشته اند مثل اینکه در حال دادن سلام نظامی بوده اند کاشیهای مذکور دیوار طالار یا (آبادانا) ی قصر شوش را پوشانیده و زینت آن بوده این صورنها که حالا در موزه لوور پاریس معروف است به تیراندازان ایرانی با جاویدانها (۳) لباس و اسلحه سپاهیان آن زمان را بخوبی نشان میدهد

سروستان و فیروزآباد - مارسل دیولافوا آثاری را که در سروستان و فیروزآباد قدیم (این دو محل در راه شیراز به دارابگرد و بندرعباس واقع است) در میان خرابه ها باقی مانده به زمان کوروش بزرگ نسبت میدهد ولیکن بعضی از محققین آن آثار را مربوط به دوره ساسانی و بلکه دوره بعد از ساسانی میدانند چیزی که قابل توجه است طاقها و گنبدهایی

(۱) - Marc. Dieulafoy L'Art. ant. de la Perse

(۲) - فریز *frise* یسانی یا کتیبه را گویند ولی راجع بصنایع عهد قدیم صورت سازی های روی دیوار را بطوری که دراز و باریک باشد نیز فریز مینامند

(۳) - *Les immortels* زیرا تصور میکنند که نموه از سپاهیان جاویدان میباشند

است که از بناهای سابق مانده و اگر مربوط به زمان کوروش باشد باید گفت که زدن طاق را ایرانیها از روم اقتباس نکرده اند بلکه این شیوه معماری در ایران خیلی قدیم تر از همان شیوه در دوره های روم و بیزانس بوده چنانکه خود دیولافوا هم باین عقیده است و ساختن طاق را اختراع ایرانی میدانند (۱)

قبل از ختم این قسمت لازم است گفته شود که در ایران بعضی تخت جمشید را با استخر مخلوط کرده تصور میکنند که هر دو یکی است و حال اینکه اینطور نیست استخر شهری بوده که محققین تاریخ بنای آنرا منسوب به زمان قبل از آمدن مردمان آریایی بایران میدانند و لاقلاً متعلق به دو هزار سال قبل از میلاد مسیح است و حال آنکه تخت جمشید در قرن ششم ق. م بنا شده است اسم این محل در زمان هخامنشی ها (پارسا) بوده و شاید بدین مناسبت یونانیها پارس پلیس یا شهر پارس نامیده اند از استخر قدیم فقط تل خاکی باقی مانده و روی زمین آناری از این شهر قدیم نیست محل مزبور نزدیکی تخت جمشید است ولیکن نه باندازه که بتوان هر دورا يك محل تصور کرد

خط در دوره هخامنشی - راجع باین

مطلب بدو لازم است گفته شود که خطوط از حیث سیر تکاملی و ترقی بسه نوع تقسیم شده اند و هر کدام از انواع مزبوره حاکی از يك مرحله ترقی اساسی است مرحله اولی خطی است که هر يك از علامات نماینده کلمه یا گاهی هم کلماتی است این طور خط باعلی درجه مشکل است و برای خواندن و نوشتن چنین خطی شخص باید چندین هزار علامت را

(۱) - محققین دیگر با کثرت این عقیده را رد می کنند [راجع باین دو بنا در ذیل ذکری خواهد شد]



مهر گاو تر هر مزه را می گند - اصل در واتیکان است

بشناسد و بنویسد مثل قدیم ترین خط مصری و تا اندازه خط چینی امروزه این نوع خط را ایدئوگرام مینامند

در مرحله دوم هر علامتی غالباً نماینده دو یا سه حرف ساکن یا متحرک است این خط بالنسبه باولی خیلی آسان تر ولی باز مشکل است زیرا برای خواندن و نوشتن آن شخص باید صدها علامت بداند این نوع خط را سیلان نامند که فارسی لاند باید تقطیعی یا نهجی نامید مثل خط آسوری و عیلامی قدیم و خط ژاپونی

مرحله سوم خط الف بائی است یعنی خطی که در آن هر علامتی نماینده یک حرف یا حرکت است این خط آسان ترین خطوط است و برای خواندن و نوشتن چنین خطی دامن ۲۵ الی ۳۰ علامت کافی است سابقاً تصور میکردند که نخستین خط الف بائی اختراع فینیقیها است ولیکن امروزه بعضی از محققین بر این عقیده اند که نخستین خط الف بائی را عبریها ترتیب دادند و بعد بواسطه فینیقیها و آرامیها و غیره در تمام دنیا باستانیهای آسیای شرقی منتشر شد خط امروزه ما نیز اصلاً از خط عبری است زیرا تبّطیها آن را اقتباس کرده باقوام دیگر عرب دادند و بمرور تغییر کرد تا بدین شکل در آمد بنا برآن چه گفته شد خط امروزه ما اگر با اعراب نوشته شود (یعنی با ضمه و فتحه و کسره) الف بائی است و الا خطی است ما بین تقطیعی و الف بائی پس از این مقدمه مختصر بذكر مطلب می پردازیم. کتیبه هائی که از دوره هخامنشی مانده بعضی در سه زبان نوشته شده پیارسی قدیم - عیلامی - آسوری و برخی فقط بزبان پارسی قدیم کتیبه که در چهار زبان نوشته شده باشد یعنی سه زبان مذکور بعلاوه آرامی نادر است تمام این زبانها باستانیهای آرامی بخطوط میخی نوشته شده یعنی خطوطی که شبیه به میخ است و بطور افقی یا عمودی استعمال شده

و خط از چپ راست نوشته می شود تفاوتی که مابین خط میخی پارسی و خطوط میخی عیلامی و آسوری است این است که اولی تقریباً برای هر حرف علامتی دارد در صورتی که دومی و سومی برای دو یا سه حرف علامتی و بطوریکه علماء فن میگویند خط عیلامی دارای سیصد علامت و خط آسوری دارای هفتصد علامت است ولی خط میخی پارسی دارای چهل و یک علامت میباشد از این عده چهار علامت برای کلماتی است که زیاد استعمال میشود مثل (شاه) و (مملکت) و غیره (یعنی چهار علامت ایدیوگرامیست) از این جا بخوبی میتوان استنباط کرد که خط عیلامی یا آسوری بکلی تقطیعی (سیلابی) است در صورتی که خط پارسی قدیم به خط الف بایخی خیلی نزدیک است درجهٔ سهوات این خط نسبت به دو خط مزبور نیز از عدهٔ علامات آن معلوم است ولی نباید تصور کرد که خط میخی پارسی کاملاً الف بایی است (چنانکه بعضی تصور کرده اند) زیرا حرکات نه به شکل حرفی در الف با داخل است و نه آن را در بالا یا پایین حرفی می گذاشتند مثلاً همزه اگر در اول کلمه واقع شود گاهی مفتوح و گاهی ممدود خوانده میشود یعنی (آ) یا (آ) و اگر در وسط یا آخر کلمه باشد ممدود است روی هم رفته میتوان گفت که از حیث اسلوب و مرحله الف بای خط میخی پارسی بالف بای امروزه ما شبیه است (در صورتی که بدون اعراب بنویسیم) و جهت آنهم شاید از این جا است که چنانکه محققین تصور می کنند آرامی ها این اسلوب را بحکم شاهان هخامنشی برای زبان پارسی قدیم ترتیب داده اند یعنی چون خطوط عیلامی و آسوری مشکل بوده خط میخی را بدون اینکه شکل آن را تغییر داده باشند با اسلوب خط آرامی در آورده اند و خیلی نزدیک بخط الف بایی شده است و معلوم است که اسلوب خط آرامی نیز بواسطه یا بلا واسطه از اسلوب خط عبری آمده این ترقی خط میخی تقطیعی بخطی که نزدیک بخط الف بایی است از کارهای دورهٔ هخامنشی است و علماء

فن قدر آن را دانند اما اینکه این خط عموماً معمول بوده یا اختصاص به کتیبه های شاهان داشته تا حال توانسته اند معمول بودن آنرا عموماً معلوم کنند و بنابر این تصور میکنند که این خط را اشخاص خیلی کمی میدانستند و معمول محررین دفتر خانه ها یا دبیران خط آرامی بوده

مطالبی که میبایست در مهالك تابعة ايران انتشار یابد فقط بزبان و خط میخی پارسی قدیم نوشته نمی شده است چه بزبان و خط بابلی و آرامی در آسیای پیشین بیشتر انتشار داشته چنانکه دیده میشود که کتیبه بیستون را بحکم داریوش اول بزبان های دیگر ترجمه کرده بمهالك التابعة ايران فرستاده اند چه ترجمه آرامی آن در الفسان تن مصر و ترجمه بابلی در بابل پیدا شده و از مقایسه آنها معلوم گردیده که تاریخ این کتیبه مشهور داریوش اول قبل از ۵۰۹ ق. م بوده راجع بزبان کتیبه ها چون صحبت در پیش است (صفحه ۴۸۶) عجاذه از این مطلب می گذریم فقط این نکته را لازمست تذکر دهیم که بطوریکه دیده میشود نسخه های بابلی کتیبه های داریوش اول گاهی از حیث مضمون کاملاً موافقت با نسخه پارسی ندارد جهت این است که داریوش حسیات ملی بعضی از ملل تابعه را در نظر داشته و نمیخواست با عباراتی حسیات آن ها را مجروح نماید چنانکه نمونه از این نوع ملاحظات در کتیبه نقش رستم او دیده میشود: در نسخه پارسی نوشته شده «یکانه شاهی از بسیاری» ولی در نسخه بابلی گفته شده «که او شاه شاهان بسیاری است» اطلاعات دیگری نیز میسرساند که چقدر این شاه در راضی نگاهداشتن ملل تابعه بخصوص ملل متمدنه دقیق بوده در ایران قدیم کندن خط روی سنگ سخت یا فلز برای مهر نیز معمول بوده چنانکه مهری از داریوش پیدا شده که در موزه بریطانیائی لندن

است. مهر مزبور که شکل استوانه را دارد از فلز ساخته شده و روی آن صورت شاه است که شکار شیر میکند و این عبارت در آن منقور است: «من داریوش شام» چند مهر دیگر نیز از اشخاص متفرقه بدست آمده کتیبه های مشهور این دوره از داریوش اول است شاهان دیگر هخامنشی نیز کتیبه هائی نویسانده اند و از حیث اهمیت بنای کتیبه داریوش نمرسد زیرا کتیبه های داریوش اطلاعاتی راجع بوقایع مهمه در بدو سلطنت او یا بسط ممالک ایران و غیره میدهد و بعضی مسائل را روشن میکند خواندن این کتیبه ها در ابتداء خیلی مشکل بود ولیکن خاور شناس های اروپائی با زحمات زیاد و مشقات موفق بخواندن خطوط میخی پاریسی شده اند چنانکه امروزه بسهولت تمام این خطوط را میخوانند (۱) کتیبه های مذکور به ترتیب تقدّم تاریخ شاهان هخامنشی از اینقرار است:

کتیبه‌ها - اول در مشهد مرغاب نزدیک پاسارگاد قدیم در

محلّی که معروف به قبر مادر سلیمان است کتیبه از کوروش بزرگ هست که مضمون آن بفارسی امروزه این است «من کوروش شاه هخامنشی هشتم» دوم - در بیستون یا بهستون (۲) کتیبه مفصلی از داریوش اول است که به سه زبان نوشته شده پاریسی هخامنشی - عیلامی و آسوری کتیبه پاریسی آن تقریباً دو هزار کلمه است این جا داریوش قضیه بردبای دروغی و شورش هائی که در ممالک ایران بعد از کمبوجیه و در اول سلطنت او روی داده و اقداماتی را که برای خوابانیدن شورش ها نموده است بیان و در آخر بشاهان آینده توصیه میکند که از دروغ پیر هیزند و ضمناً دعا میکند در باره اشخاصی که این آثار را حفظ کنند (۳)

(۱) رجوع یاب ششم کتاب شود

(۲) - ظن قالب این است که از بنستان آمده یعنی محل ارباب انواع

(۳) - مضمون این کتیبه در ضمن وقایع سنوات اولیه سلطنت داریوش در فوق ذکر شده

ترجمه قسمتی از این کتیبه که راجع به بردپای دروغی است در صفحه ۱۰۲-۱۰۳ درج شده است اسلوب انشاء مابقی قسمت ها نیز همان است. سوم - در بیستون باز کتیبه ایست از داریوش با صورت نه نفر باغی که هر کدام خود را پادشاه مملکتی خوانده بودند در زیر هر کدام از صورتها بطور اختصار اسم باغی و عنوانی که او بخود داده بود نوشته شده این کتیبه متمم کتیبه بزرگ و موضوع آن همان طغیانها است منتها صورت هر يك از باغیها کشیده شده و چون مختصر است و تقریباً از یکصد و پنجاه کلمه تجاوز نمیکند موسوم به کتیبه کوچک بیستون شده در اینجا داریوش خود را اینطور معرفی میکند:

«داریوش شاه میگوید پدر من ویشناسب است - پدر ویشناسب ارسام بود - پدر ارسام آریار منا - پدر آریار منا چ اش پیش - پدر چ اش پیش - هخامنش»

چهارم - در کوه الوند در نزدیکی دهی موسوم به عباس آباد که در قرب همدان است در جائیکه بواسطه اشکالات صعود پای آدمی زاد کمتر بانجا میرسد روی نخته سنگی کتیبه پیدا شده که باز از داریوش اول است شاه مزبور بعد از حمد اهور مزدا خود را معرفی میکند و عنوان و غیره همان است که در کتیبه بیستون دیده میشود حمد اهور مزدا هم تقریباً عین عبارات کتیبه نقش رسنم است که در فصل اول باب دوم درج شده این کتیبه دارای پنجاه کلمه است

پنجم - کتیبه در تنگه سوئز که آسیا را بافریقا وصل میکرده و حالا دارای کانالی بهمان اسم است از داریوش اول یافته اند این کتیبه تقریباً دارای ۸۰ کلمه میباشد و مضمون آن بعد از ذکر القاب و عناوینی که در کتیبه های دیگر نیز استعمال شده این است: «داریوش شاه میگوید من پارسى ام و بدستیاری پارسىها مصر را گرفتم فرمودم از آب روانی نیل نام که در

مصر روان است بسوی دریائی که از پارس بدانجا میروند این کانال را بکنند این کانال کنده شد چنانکه من فرموده بودم و کتیبها روانه شدند از مصر از درون این کانال به پارس چنانکه اراده من بود.

راجع باین کتیبه داریوش لازم است گفته شود که چون قسمتی از کلمات و حروف کلمات محو شده خواندن آن بسیار دشوار بود و هر کدام از علماء فن قسمتی را با زحمات زیاد خوانده با اظهار عقیده کردند تا آنکه بخواندن آن موفق شدند ترجمه که در فوق درج شده موافق کتاب ویسباخ آلمانی است که در ۱۹۱۱ طبع شده.

ششم - روی استوانه بلوری که در مصر کشف شده و حالا در موزه بریطانیائی است کلماتی نقش شده که از داریوش اول و مضمون آن این است «من داریوش شاه هشتم»

هفتم - کتیبه تخت جمشید که از داریوش اول و تقریباً دارای دویست کلمه است این کتیبه در روی دیوار قصری که شاه مزبور بنا کرده کنده شده در اینجا داریوش پس از حمد اهورمزدا و ذکر القاب و عناوین خود ممالکی را که جزو ایران بوده میسپارد

هشتم - کتیبه نقش رستم (در نزدیکی تخت جمشید) این کتیبه که در مقابر شاهان هخامنشی کنده شده نیز از داریوش اول و تقریباً دارای دویست و پنجاه کلمه است داریوش بعد از حمد اهورمزدا و ذکر القاب و عناوین خود ممالکی را که جزو ایران بوده میسپارد (ترجمه آن در فصل اول باب دوم درج شده است)

نهم - در خرابه های تخت جمشید پنج کتیبه از خشایارشا است که در روی بناهایی که این شاه کرده کنده شده و تقریباً دارای دویست و پنجاه کلمه است این کتیبه ها عیناً مثل کتیبه های داریوش با حمد اهورمزدا و القاب و عناوین شروع و بعد بطور اختصار گفته شده که فلان، قصر یا فلان

دوب بزرگ یا سردر را من که خشیارشا هشم ساخته ام
دم - کتیبه الوند از خشیارشا و تقریباً دارای شصت کلمه است در اینجا
شاه مزبور خود را با القاب و عناوین معموله معرفی میکند
پازدم - کتیبه وان از خشیارشا و دارای تقریباً شصت کلمه است خشیارشا
بعد از حمد اهورمزدا و ذکر القاب و عناوین خود میگوید « پدر من
داریوش شاه این سنگ را تهیه کرد ولیکن روی آن چیزی ننوشت این
است که من حکم کردم بنویسند » در پنجاه و پنج سال قبل که این
سنگ را کشف کرده اند نوشته اند این لوحه سنگی بدرجه استادانه
حجاری و صیقل شده - بقدری خوب مانده و خطوط بااندازه خوب خوانا
است که گوئی دیروز نوشته شده است این سنگ در اُرتوقایوی شهر
وان در بلندی شصت پا از زمین واقع است
دوازدم - روی گلدانی موسوم به کنت کای لوس (۱) که در موزه
لوور پاریس است کتیبه ایست بخط میخی از خشیارشا بسدین مضمون
« خشیارشا شاه بزرگ » شبیه این گلدان که روی آن خطوطی بچهار
رمان نوشته اند (پارسی قدیم - عیلامی - آسوری و آرامی) در خرابه های
شوش پیدا شده و در موزه بریطانیائی است
سیزدم - روی گلدانی که در مصر در زمان تسلط ایرانیها ساخته شده
کتیبه به خط میخی است که از اردشیر اول و مضمونش این است :
« آرْتِ خَشْتَر - شاه بزرگ » این گلدان از سنگ مرمر خاکستری است
چهاردم - کتیبه ایست از داریوش دوم در خرابه های تخت جمشید این
کتیبه خیلی مختصر و مضمونش این است که فلان عمارت را داریوش ساخته
پانزدم - باز کتیبه ایست در خرابه های شوش از اردشیر دوم (با
حافظه) که بعد از ذکر القاب مضمونش این است « من پسر داریوش ششم

(۱) - *Comitis Caylus.*

داریوش پسر اردشیر شاه - اردشیر پسر خشیارشا شاه - خشیارشا پسر داریوش شاه بود - داریوش پسر ویشتاسب هخامنشی این معبد (آسیادانا) را جدّ جدّ من داریوش بنا کرد بعد اردشیر جدّ من تعمیر کرد من بفضل اهورمزدا صورتهای آناهیتا (ناهید) و میتر (مهر) را در این معبد گذاردم آهورمزدا و آناهیتا و میتر و ایزدان مرا (۱) و آن چه کرده ام حفظ کنند» این کتیبه در سه زبان نوشته شده پارسی قدیم و عیلامی و آسوری نسخه پارسیش خوب خوانده نمیشود لذا مضمون فوق از سایر نسخه ها بدست آمده

شانزدهم - کتیبه ایست در خرابه های تخت جمشید از اردشیر سوم که بعد از حمد آهورمزدا بطوری که داریوش اول معمول کرده مضمونش این است « اردشیر - شاه بزرگ - شاه شاهان - شاه ممالک - شاه این زمین می گوید من اردشیر پسر اردشیر شام - اردشیر پسر داریوش شاه بود داریوش پسر اردشیر شاه اردشیر پسر خشیارشا شاه خشیارشا پسر داریوش شاه داریوش پسر ویشتاسب نام - ویشتاسب پسر ارسام نامی از هخامنشیها (۲) اردشیر شاه میگوید این قصر را که سابقاً ساخته بودند بتوسط من در زمان من تعمیر شد آهورمزدا و میتر مرا و این ممالک را و آن چه کرده ام حفظ کنند »

ضبطیه - دو لوحه کوچک اخیراً (در سه سال قبل) در همدان

بدست آمده که یکی از طلا و دیگری از نقره است روی آنها بخط میخی هخامنشی و زبان پارسی قدیم سطوری نوشته شده و موافق مضمون از داریوش اول است پرفسور هرْتْسِفِلْد آلمانی (۳) که از آثار قدیمه

(۱) - مقصود ارباب انواع است

(۲) - این کتیبه بطور وضوح میرساند که (ویشتاسب) و (ارسام) شاهی نگردانند
(۳) - *Ern. Herzfeld.*